

لا یزال و ابدی است . امتیازی که عقاید دینی بر سایر عوامل اجتماعی دارد ، اینستکه فکر بشر را از امید سعادت سیراب می نماید و فلسفه تاکنون نادرانسته است این نتیجه را پروردگار آورد .

نتیجه هر تمدن و هر فلسفه و هر دیانتی تشکیل حالت عقلانی مخصوصی است برای بشر ، اینحالت عقلی گاهی مستلزم سعادت هست گاه نیست . سعادت هر فردی در روحمیات خود او گمان و بفطریات و اخلاق او منگی است ، نه باوضاع خارجی . چقدر از شهدا و قربانها که بر روی آتش سوزان سعادتمند تر از آنهائی بودند که آنها را بطرف قربان گاه و آتش میکشاندند ، چقدر رعایا و فلاحین که نان خشک خود را با زانو میشکستند . خوشبخت ترند از آن کسانی که کبسه های طلا برای آنها جز گرفتاری و پریشانی نتیجه ی ندارد !

مقاسفانه تمدن کنونی حوائج زیبایی برای بشر تهیه نموده که وسایل رفیع آنها را همه افراد نداده است . لذا حسن رضایت روز بروز شدیدتر میشود . میگویند تمدن دختر ترقی است . آری دختر ترقی است اما ما درصومالیایزم و اندوشیزم - همان دو نمره هه بی که بواسطه فقدان ایمان و مسئولی شدن یأس بر جمعیت های بشری در اجتماع ظنین انداخته

است - بشمار میرود . مابین اروپائی که اعصابش از فشار بدبختی
به هیجان آمده و فریاد شکایتش هیبت اجتماعی را مضطرب
ساخته است و اهالی شرق که باحالت سکون و آرامی از مقدرات
خود راضی و شاکرند چه تفاوتی موجود است ؟

.. تفاوت آنها فقط در حالت روحیه و خود آنهاست .
اگر کسی میخواهد ملق را تغییر دهد ، باید فقط ادراکات و
طرز تصورات او را تغییر دهد .

هر هیبت اجتماعی که میخواهد سعادتمند و زنده بسازد
باید يك حالت عقليه ای برای خود ایجاد کند که افراد با
وجود اینحال عقليه خوش و سعادتمند باشند . فقط يك چیز
حیات جاوه و سعادت افراد آنها میتواند تأمین کند : وجود
يك مالخوايی جذاب مشترك که تمامی افراد مجذوب آن شوند ،
یعنی وجود يك سودا یا يك ایده آل محبوبی که افراد سرگرم
آن باشند . هر ملق که این نفوذ و قدرت از او طلب شد ،
به پرتگاه سقرط و اقرانیش خواهد افتاد .

یکی از غلط های بزرگ عصر حاضر اینست که مردم تصور
میکنند باید سعادت خود را در محیط خارج از حدود شخصیت
خود جستجو کنند ، در صورتیکه سعادت یا شقاوت در منطقه

وجودی هر فردی محصور است و بس . ما تمام آن تخیلات و افکار عصر ماضی که زمینه امید و سعادت ما بود ننهدیم نمودیم و اینک بدون تخیلات و معتقدات و افکار زندگانی را ناگوار و تحمل ناپذیر مشاهده میکنیم .

بزرگترین خدنگذاران عالم بشریت - همان اشخاصی که مثل دنیا باید بجهت آنها را از طلا بریزند - کسانی بودند که توانستند بشر را امیدوار نگاه دارند و برای آنها خیالاتی خلق کردند که بتواند اعمال آنها را از تصادم بصره‌های یأس و ناگامی صیانت کند . این اشخاص گاهگاهی در جامعه بشری ظاهر میشوند ولی خیلی کم و نادر .

حقایق این دنیای آشفته و عبوس همه سرد و خشک و جز یأس و آمل فانی چیزی نیست . این دراهی عالم وجود پرده‌های ضخیمی از او هام مابین عقول بشر و این حقایق عبوس یأس انگیز کشیده و بشریت را به نیروی احلام به بهشت سعادت و آسایش وارد ساخته و از تحمل مصاعب و هموم عالم محفوظ داشتند .

از نقطه نظر سیاسی ، دیانت دارای شدیدترین تأثیراتی است در حیات اجتماعی ملل ، زیرا دیانت يك نقطه ایست که

فکار و احساسات ملتی در آن نقطه متمرکز شده و موقتاً
 جانشین تمام عناصری میشود که بتدریج و بر حسب ناموس وراثت
 روح ملت را تکوین کرده اند . صحیح است ساختن فکری و
 مزاج عقلی ملت يك سرنیبه و بطور ناگهانی تغییر نمیکند ولی
 تمام افکار و مشاعر و معتقدات ملت موقتاً متوجه يك چیز
 میشود : تأیید و تقویت عقیده جدید . سر قدرت و عظمت
 جمعیتها در اینگونه مواقع همین يك نکته است . ملل دنیا در
 اثبات همین نظور آبی و تغییرات موفق توانسته اند مصداق اعمال
 عظیمه واقع شوند . اتحاد بعضی از قبایل عرب در زمان
 محمد (ص) در تحت تأثیر همین معتقدات بود که به تشکیل
 بزرگترین دولت‌های دنیا موفق شد و رسوخ عقاید دینی در
 نفوس آن عده قلیل ، آنها را به جهنم بمالکی که فقط اسم
 آنها را شنیده بودند دعوت نمود و بالتبعه موفق شدند .

عقیده فی حد ذاته منشأ اثر نیست ، آنچه منشأ اثر و دارای
 اهمیت است ، درجه رسوخ و تمکن معتقدات است در نفوس بشر .
 تفاوتی نمیکند ، موضوع دعوت در ملوخ ، باشد یا خدائی ، حشیترا ؟
 بلکه احیاناً معبود هر قدر ظالم تر و مستبد تر باشد پرستندگان
 او بیشترند . خدایانی که نسبت به بندگان خود خیل مسلایم و
 رؤف باشند ، نمیتوانند عزم پرستندگان خود را تقویت نمایند .

بهین دلیل اتباع حضرت محمد بر دنیا سلطنت کردند و هنوز هم
سیطره و نفوذ او بر دنیا مستولی است و اتباع بودای آرام و ملایه
منشأ هیچ کاری نشده و تقریباً تاریخ هم آنها را فراموش کرد (*)

(*) گویا مقصود مؤلف از خدا و معبود که در اینجا نام میبرد قائم‌دین
دینی مثل است، نه حضرت صالح، در هر صورت عقاید فوق جندان بعضی
مقرون بنظر نمی آید و حتی متاین مادی مندرجه در همین کتاب است. نظائر
تاریخی مثل مربوط به بیانات آنها نیست بلکه مربوط روحیات و مزاج عقاید
همین مثل است یعنی همان دیانت و تعالیم اسلامی که مثال هند الهی مشدع
آن نتیجه‌ای که در ملت عرب داده هیچ اثری بر آن ساختمان روحی منت هند
از همان نظائر است که در تاریخ از او ظاهر شده است مولودی ندارد. همین
اسلام با همین تعالیم پهنوسنت رفت ولی منشأ آنی که در جزیره العرب شد نشأ
پس تاریخ مثل مولود دیانت آنها نیست بلکه مولود روحیات و ساختمان فکری
آنهاست و حتی این حصص و مزایای روحی مثل است که معبودها و دیانت‌های
من را این اندازه از یکدیگر متمایز ساخته زیرا هر معنی مضایق مزاج عقلی خود
برای خدای خود اوصاف و خصایصی ایجاد میکند که نبر خود باو هم‌نام بود
مخلوق منکم و از همین لحاظ است که این عقیده مصنف که میگوید خدایانی
که نیستند بنده بنده خود را بنده الخ جندان صحیح بنظر نباید بلکه صحیح
این عقیده این است که هر ذاتی عظیم و اراده‌ای، اوصاف رأفت و عطف
را در خدا بیشتر از سایر اوصاف می بیند و برعکس مثل خشن و صعب‌المراسم
اوصاف خشونت و استبداد برای معبود خود قائم میشوند و از همین نقطه نظر
است که ما بکسی زد میکنیم این سمت از اظهارات ایشان را که تصور کرده‌اند
تعالیم اسلامی خداوند را باوصاف خشن و استبداد موصوف کرده است. خیر
خدائی که تعالیم اسلامی به بشر معرفی میکند، صفات عدل و رأفت و قهاریت را بطور
ساوی دارا است؛ حال اگر بعضی از ملل اسلامی بر حسب مزاج عقلی خود خدا
را طور دیگر تصور کرده‌اند؛ بعضی از اقوام اسلامی صفات جبروت و قهاریت و
بعضی دیگر صفات رأفت و عطف در ذات او تصور کرده‌اند. بویژه به تعالیم
سلامه نیست بلکه از نتایج ساختمان روحی خود آنها است.

پس معلوم شد دیانت در سیاست بشر ششون بزرگی دارد
 زیرا موثرترین عوامل اجتماعی بشر است . صحیح است خدایان
 دائمی نیستند و دستخوش تغییر هستند ولی بادی دینی و اساس
 عقاید دینی ابدی و همیشگی است . گاهی این بادی دینی در
 زیر پرده های خورل بخواب میروند ولی هر یک یک خدای
 جدیدی پیدا شد دو باره بیدار شده و متعجب میگردند . به نیروی
 همین گونه عقاید دینی بود که فرانسه صد سال قبل در برابر تمام
 اروپا ایستاد و دنیا برای یک مرتبه دیگر تأثیر عقاید دینی را
 تماشا کرد . عقایدی که در زمان انقلاب بر نفوس مسئولی شده
 بود ، یک دیانت جدی محسوب میشد که جامعه را تکان داده
 بود ، ولی خدایانی که از میان معتقدات زمان انقلاب ظاهر شده
 و نمو کرده بودند ، خیلی لطیف بودند ، لذا بزودی نابود شدند
 ولی تا وقتی که بودند ، اقتدار آنها بزرگ و نامحدود بود .
 با وجود همه اینها باید این نکته را تذکر بدیم که قدرت
 دیانت در تغییر روحیات مدلل خیلی محدود و زائل شدنی
 است . کمتر اتفاق میافتد که تأثیر عقاید دینی در تطور روحی
 مدلل دوام داشته باشد و پس از چندی از شدت و قوت اولیه
 آن کاسته نشود زیرا شدت و قوت تأثیر عقاید دینی در بدو
 امر باحلام و یا مستی بیشتر شبیه است و نیروی احلام بزودی

محو شده و مستقیماً تبدیل به هوشیاری میشود و مزاج عقلی ملت که موقتاً در تحت تاثیر دیانت میرود، با همان خصایص و مزایای او پایه خود ظاهر میشود .

روحیات و اخلاق اصل ملل همیشه از ماوراء صیغه های دینی ظاهر میشود ، حتی در آن زمانیکه دیانت کاملاً بر نفوس و عقول مردم استیلا یافته و تصور میرود که اخلاق آنها را تغییر داده است ، باز ملل تابع مزاج عقلی خود میباشند ؛ يك عقیده واحد در انگلستان و اسپانی چقدر تباین پیدا میکنند که انسان تصور میکند پروتستان محال است در اسپانی رواج یابد ، همچنانیکه ممکن نیست محکمه تفنیش (انگیز بسبون) در خاک انگلیس تأسیس یابد . بلکه وقتی ملل پرتغالی مذهب نیز که مراجعه میکنند ، با همه وحدت دین و مذهب و اطاعت از يك منبع معتقدات ، باز اختلاف اخلاق و مشرب و تباین ذوق و صابر عبرت عقلی آنها سر جای خود باقی است .

تاریخ سیاسی و فنی و ادبی يك ملتی از عقاید آنها تولید میشود همچنانیکه عقاید در اخلاق تاثیر میکند ، از اخلاق نیز متأثر میشود . کلید زندگانی بشر اخلاق و دیانت آنها است ولی اخلاق دانستی و کمتر دستخوش تغییر و زوال است و به همین دلیل است که تاریخ يك نواخت و جریان اساسی آن چندان

دستخوش تغییر و تبدیل نیست و عقاید قابل تغییر است و انقلاباتی که در حیات يك ملتی مشاهده میکنید عبارت است از تغییر همان عقاید .

کثرین تغییراتی که در عقاید ملتی روی میدهد ، تغییرات متعدده دیگری را در پی خود میکشد . در فصل سابق گفتیم که فرانسه‌های قرن ۱۸ غیر از فرانسه‌های قرن هفدهم بودند برای اینکه معتقدات و طرز تفکرات و ادراکات آنها تفاوت کرده بود : از علوم دینی به علوم طبیعی ، از تقلید به بحث و تفکر ، از تقلیدات متقلبات منتقل شده بودند . همین تغییر ادراکات کافی بود که مظاهر حیاتی دو قرن را نسبت به یکدیگر مختلف جلوه دهد . اگر همراه این عقیده بالا رویم می‌بینیم که انقلاب فرانسه و حوادثی که از آن زمان تا کنون روی داده است نتیجه حتمی تغییر همان عقاید اولیه است .

و هنر و سستی ، امروز بر تمام ملل قدیمه روی آورده ، نظام آنها در شرف انحلال و بسوی سقوط میروند ، زیرا هر روزه یکی از آن عقایدیکه تا کنون قدر مشترک و جهت جامعه آنها محسوب میشد از بین می‌رود . وقتی که تمام آن عقاید از بین رفت حتماً تمدن جدیدی بر روی عقاید جدیدی تأسیس خواهد شد . تاریخ با نشان داده است که ملل دنیا

بعد از مرگ معبودات خود چندان دوامی نخواهند کرد و هر
گونه تمدنی که با آن عقاید و معبودات روی کار آمده
است از بین میرود . حقیقتاً هیچ چیز مثل مرگ يك ديانت و
يا يك معبود ، در خراب کردن اساس يك مدنيتي موثر نيست .



فصل سوم

بزرگان و تاریخ بشر

ارتقاء عقل و ریاضت و تمدن بشری از بزرگان و علماء آنها است .
 شأن این دسته در سینه‌ها و در سینه‌ها و در سینه‌ها و در سینه‌ها
 خود همانند شویب است از انبیا و عقیقه بزرگان و سیاست
 ماسونین و سایر عقلا و عیال که بر نفوس ملت و سوازی است و سایر
 سواد آنها . مدانشین بزرگان است با غیر مدهندگان و مدهندگان و انجمن
 سوادانی و مایه‌نویسی موجب تاریخ هستند .

و قتی که اختلاف اقوام بشر را ذکر میکردیم ، گفتیم تفاوت ملل
 واقیه از ملل ، نحوه فقط بواسطه یکدسته کوچک مردمان بزرگی
 است که در رأس جمعیت و توده واقع شده و چنانچه آندسته
 را از جامعه بردارند اروپا و شرق از یکدیگر امتیاز نخواهند
 داشت .

عظمت و قدرت هر ملتی را جمیع باین عده محدود است و
 اگر آنها را از میان آن ملت بردارند ، محیط عقلانی آن
 جامعه بدرجات بسیار پستی سقوط خواهد کرد . اینها مبدأ
 ترقی علوم و فنون و صنایع و تمام اجزاء تمدن بشمار میروند و
 بشهادت تاریخ ما مدیون این قسمت از افراد بشر میشویم .

با اینکه همیشه جامعه از آنها استفاده کرده و در پرتو ترقی آنها درجات تکامل و بزرگواری را سیر نموده، مردم ابتدا حاضر نیستند آنها را برتر از خود مشاهده کنند، چقدر مخترعین و صاحبان فکر بلند در پیشگاه غضب و جهالت ملت خود محروم شدند! و جامعه نتوانست بفهمد که این عتول و ارواحی که امروز در زیر سر پانجه جهالت خاموش میشود، خلاصه و نتیجه زحمات چندین قرن تاریخ در آنها جمع شده است.

اینها مایه فخر و ایهت ملت خود هستند و هر کدام از آنها، هر چه کوچک و حقیر هم بوده باشند، شایسته احترام و تعظیم اند. برای اینکه بر حسب اتفاق و تصادف ظهور نموده، بلکه ادوار گذشته و طولانی یک ملت آنها را بجامعه تقدیم کرده است. عظمت یک عصر و زمان و وزن یک جامعه را اینها نمایش میدهند. هر چیزیکه آنها را پرورش دهد بتکامل بشریت خدمت نموده است و اگر فریفته آرزوی مساوات بشویم با آخرین درجه انحطاط مقروط خواهیم کرد. زیرا مساوات فقط در ملل منحلّه موجود است و یکی از آمال ملل است که راه ترقی را بسته پیچیده اند. ملل راقیه نمیتوانند به مساوات نائل شوند مگر بعد از اینکه تمام موجبات تکامل خود را از

دست داده و فضائل قرقی خود را از صفحه تاریخ محو نمایند
 مع ذلک عظمت و شأن رجال بزرگ هر قدر هم بتکالیل يك جامعه
 خدمت کرده باشد خیل کمراز درجه است که مردم تصور کرده اند
 زیرا کارهای آنها نتیجه فکر و مساعی شخصی نیست ، بلکه فکر
 و مجاهدات يك ملت در آنها حلول نموده . اکتشافات کتشفین
 نمره و نتیجه اکتشافات زیادی است که قبل از آنها در جامعه
 بوده و در حقیقت بنائى را بانجام میرسانند که دیگران طرح و
 شالوده آنرا ریخته اند ، ولی مورخین طبعاً هر چیز را شرح و
 بسط میدهند ، برای هر اختراع و اکتشاف بزرگی يك قسمت
 تاریخ را اختصاص میدهند ، در صورتیکه هیچک از اکتشافات
 بزرگی که نقشه دنیا را تغییر داده است مانند مطبعه ، باروت
 بخار ، الکتریسته ، تلگراف و نظائر آنها نتیجه مساعی یک نفر
 نبوده و نمیتوان آنرا بيك نفر اختصاص داد . هر يك از این
 اکتشافات نتیجه زحمات و کوششهای سابقین است که بدست
 یک نفر انجام گرفته است .

(گایله) اول کسی بود که تساوی رفت و آمد يك
 قندیل را در هوا از حیث زمان ملاحظه کرد . ساعتی (کرومتر)
 بعدها از روی همین مقیاس اختراع شد و از روی همین مبدأ ملاحظه
 آتی که آنها را در دریا هدایت نماید ایجاد کردند .

باروت همان (آتش یونانی) است که با تغییرات خیلی بطئی و تدریجی باین درجه رسیده . ماشین بخار نتیجه اکتشافات زیادی است که مساعی نامحدودی برای آن اکتشافات صرف شده است . اگر بکنفر یونانی هوش و ذکاوتش چندین مرتبه بیش از (ارشمیدس) بود ، نمی توانست با اختراع لکوموتیف موافق شود و اگر هم می توانست نمی توانست آنرا در معرض استفاده در آورد ، برای اینکه اجراء آن منوط بعلم میکائیک بوده باید پس از دوهزار سال دیگر تکمیل شود .

مردم تصور میکنند سیامیون بزرگ شاید از این قاعده مستثنی باشند و بسواق ملت خود مربوط نمی باشند . اینطور نیست . ارتباط آنها بسواق کثر از ارتباط مخترعین نیست . یکسره از نویسندگان مثل (هبکل) ، (کوزان) و (کارلابل) در این مرحله راه اغرق پیوده و رجال بزرگ سیاست که زمام دنیا را بدست گرفته و مجری تاریخ بشریت را خواسته اند تغییر بدهند ، در صف خدایان در آورده و آنها را تالی قضا و قدر معرفی نموده اند . این رجال بزرگ شکی نیست که میتوانند در اطوار حیاتی ملت خود دستی در آورند ولی بهیچ وجه نمیتوانسند مجرای حیات ملت را تغییر دهند . هیچ شخصی که عقل و کفایت او مثل کرومویل و ناپلئون هم باشد نمیتواند

چنین کار را بعهده گیرد ،

بسیاری از فانیان بزرگ با قوه آتش و آهن شهرها را
ویران و مردم را بظاک هلاک افکندند ، مثل طفلی که با یک
موزه پر از نقاشی را آتش بزند ولی این کار نباید دیدند
بصیرت ما را کور نمود و در همین شئون آنها باغراق متشبه
شریم ، برای اینکه قیمت این منیخ اشخاص ، مثل (مزار) و (ریشلیو) ،
اینست که قوه و قدرت خود را با احتیاجات زمان و محیط
خود تطبیق نموده و بمصرف رسانند . در این صورت علت
موققت آنها قبل از ظهور آنها وجود داشته ، یعنی احتیاجات
عصر وجود آنها را ایجاد نموده است . اگر (ژول مزار)
و (ریشلیو) دو یا سه قرن قبل بدایا می آمدند ، نه آن یکی
میتوانست ملت روم را مطیع دیکتاتوری خود کند و نه این
یکی میتواندست اتحاد فرانسه را عملی نماید . پس میباید
حقیقی و بزرگ آگاهی هستند که احتیاجات و مقتضیات عصر
در وجود آنها مجسم شده و روزگار مقدمات حداثی را که
بدست آنها باید اجرا شود تهیه نموده و از این لحاظ
است که آنها میتوانند خط سیر جامعه را طرح کنند . بسا
میشود که این خط سیر نا معلوم بوده باشد ولی مقدرات
یعنی مقتضیات ، همیشه ملل را بهمان راهی که میباید برود بدست

این سیاستیون سوق خواهد داد . بنابر این سیاستیون بزرگ هم
مانند مخترعین در حقیقت ثمره مجاهدات طولانی سابق میباشد
در مقابله میان دو طبقه رجال بزرگ قدری دور تر رویم
ارباب اختراع و اکتشاف و ارباب سیاست چه سنخ اثراتی
در حیات اجتماعی ملل دارند ؟

در تاریخ سیاسی اقوام بشر از مخترعین اسمی برده نشده
زیرا تأثیرات این طبقه در تمدن بشر غیر مستقیم و مخفی و بجز از
عوامل تبدلانی محسوب میشوند که در تمدن آینده علت روی
میدهد ارباب اختراع ، از مخترع خیش گرفته تا مخترع
تنگراف آن درجه قوت اخلاقی و حالات روحیه ای که برای
ایجاد يك دیانت ، یا تسخیر يك مملکت لازم است ، ندارند یعنی
مواهب طبیعی آنها برای تغییر مجرای تاریخ که بطور آشکار
بعمل آید کافی نیست ، برای اینکه مخترعین اهل فکر و تدقیق
هستند . فکر و تدقیق همیشه ایجاد مشکلات مینماید و منتهی
ببستی عزم و همت میشود . مطامع این طبقه هم غالباً محدود
است .

خلاصه - مکشوفین تمدنرا برور زمان تغییر میدهند ولی
آن منعی هائی که با محدودیت فکر و ضعف ادراک بقوه

اخلاق و شدت مطامع امتیاز دارند ، میتوانند يك دیانت را تأسیس کنند ، یا يك دولت بزرگ را ایجاد نمایند و نظام هیئت جامعه را تغییر دهند . بطر کشیش با صدای خود هزاران افراد بشر را تحریک نموده و بطرف شرق حرکت داد . دعوت محمد (ص) ارکان دنیا را متزلزل نمود و بيك قسمت مهم دنیا امتیلا پیدا کرد . یکنفر کشیش بی نام و نشان مانند (لوتر) اروپا را بدریای آتش پرتاب کرد . اما هیئت جامعه صدی (گایله) و (نیوتن) را احی شدند . بی مکتشفین بزرگ . هر تمدن و سریع میکنند ولی سیاستپون بزرگ تاریخ را خلق میبایند . در حقیقت تاریخ ذکر حوادثی است که بشر آنها متوجه شده ، نقطه برای اینکه خپانی بری خود ایجاد نموده و آت را پرمتش کنند و سپس از صفحه گیتی آنها را محو و نماید . این خیالات و معبودات بشری در نظر علم حکم سرابی دارد که در صحاری سوزان میدرخشد .

آت زای ها و سودانی هائی که این سرب ها را خلق کرده و به بشر نشان دادند ، همان اشخاصی هستند که دنیا را واژگون نمودند و هنوز هم که در زیر توده های خاک هستند برمال دنیا و اخلاق ملل دنیا حکومت میکنند و مقدرات آنها را تعیین مینمایند . پس ما نباید از تأثیرات آنها غفلت نموده

و فراموش کنیم که آنها غیر از مجسمه افکار و ابد آلهای
عصر خود و ملت خود بوده اند. هیچ کسی نمیتواند زمام يك
ملت را بکف گرفته و بطرفی بکشاند، مگر اینکه مثل موسی
حقیقت آمال و مظهر افکار ملت خود باشد. بدبختی های عصر
بودا و عیسی حس شفقت و نرحم را در قالب ایندو نفر ایجاد
کرد و این حس بشکل دیانت مردمان آن عصر که محتاج
رأفت و عطوفت بودند ظاهر گردید. محمد دیانت توحید را
بر ملتی نازل نمود که اختلاف و نفاق آنها را از یکدیگر دور
ساخته بود.

یک نفر نظامی بنام ناپلئون ظهور ~~کرد~~ و نوای فکر و
آرزوی ملتی که بافتخارات جنگ منجیل بود بدست گرفت و
پانزده سال آنها را در اروپا جولان داد.

زمامداران بشر آنها را هستند که آمال ملت آنها در
وجودشان مجسم شده و می بگردانند که این آمال را برای
بشر عمل نمایند. وقتی فیروزی آمال مسلم گردیده است که
این داهیها از آنها حمایت کنند، خواه آن آمال و
آن مبادی حق و خواه باطل بوده باشد، بلکه تاریخ بها نشان
میدهد که مبادی باطل پیشتر در نفوس موثر بوده است.

طنینات هیچ انقلاب بزرگ ، سقوط هیچ تمدن بزرگ و تشکیل هیچ تمدن بزرگ واقعی بنییم ، مگر اینکه روی بادی و زمینه‌هایی که در نظر عقل خجالت آور میباشد ، استوار گردیده است . این ملکوت آسمانها نیست که انجیل برای عقول ضعیفه تهیه کرده ، بلکه مقصود همین ملکوت زمین است ولی بشرط اینکه شخص صاحب عقیده بوده باشد . فلاسفه که میخواهند در يك روز هر چه مومنین در مدت کرده اند خرد نمایند ، اشتباه میکنند و باید در مقابل این مومنین زانو بزمین زنند و آنها را ستایش کنند ، زیرا آنها یکی از حقایق سلسله‌ی هستند که دنیا را بهم مربوط میکنند . آنها هستند که بزرگترین حوادث تاریخی را ایجاد کرده اند .

ولی ، اینها برای مردم موهومات آوردند ولی مردم همین موهومات مهیب و جذب (امید آور و بیم انگیز) قرون طولانی زندگی نموده ، در آتیه هم منشأ حیات آنها خواهد بود . بپگریند : این خواب خارج از حقیقت است . آری ، ولی باید این خوابرا تقدیس کرد . زیرا بواسطه این خواب بود که پدران ما شیرینی آرزو و امید را چشیده و دیوانه‌وار بدنیال اوهام خویش بهر سو دویدند ، تا از توحش اولیه ما را نجات داده و بمرحله کنونی رسانیدند . اوهام یکی از عوامل

موثره تمدن است . اهرام مصر و کلیسا های بزرگ اروپا را در قرون وسطی اوهام بنا نمود . اوهام بود که برای تصرف يك مذهب ، غرب را بطرف مشرق سوق داد (*) . اوهام بود که دیانت‌های با عظمت را فانی نمود و باز او هام بود که بزرگترین دولت‌ها را تشکیل و بزرگترین دولت‌ها را منقرض ساخت .

تمام مساعی بشریت هم‌بطور دنیال خیالات رفته است ، نه دنیال حقائق . این مساعی و مجاهدات اگر چه بمقاصد و هوس‌م خود نائل نشدند ولی در نتیجه همین تکاپوی بهوده ، سیر تمدن و تکامل بسر منزل کنونی رسید .

(*) مقصود جنگ صیب و گرفتن بیت المقدس است .



قسبت پنبجھ

انحلال اخلاق وسقوط ملك

فصل اول

چگونگی تمدن ضعیف شده و میمرد

مثلاشی شدن انواع (پسیکولوژی) - موارد اخلاقی چگونه در اندک زمانی معدوم میشود در صورتیکه اکنون آن محتاج فروین عمده بود - برای سدر انسانی من طولی زمان لازم است در صورتیکه در سیر فقهرائی - زمان طولای لازم نیست - مهم ترین عوامل انحطاط من انحطاط اخلاقی آنها است - گفت مرگ آنها همه در یک بهج است - علائم انحطاطی که در بعضی از من لائمی مشاهده میشود - نحو حب ذات - ضعف همت و اراده - انحطاط اخلاق و آداب - حیوانی حاصر - تأثیرات مجامع سوسیالیزم - حضور و قوت آن - تمدنی را که میخواهد ایجاد کند بطرف نوحش میرود - تمام مثل پیشتر - سوسیالیزم کمک خواهند کرد -



در حیران شناسی قاعده تخلف ناپذیری موجود است - هر يك از اعضاء بدن حیران موافق احتیاجات ، هاشیش و مقتضیات طبیعی و اقلیمی که آن حیوان با آن مقتضیات باید زندگانی کند نمو مینماید - اگر آن احتیاج رفع شد یا آن عضو مورد استعمال واقع نگردد ، خاصیت فیزیولوژی خود را از دست میدهد و از کار میافتد و رفته رفته معدوم میشود - مثلاً چشم ماهیانی که در شکاف سنگهای دریا زندگانی میکنند بواسطه عدم احتیاج و عدم استعمال ضعیف شده و این ضعف بتواتر شدت

یافته، بطوریکه امروز بکلی از دیدن محروم هستند. برای
تکوین يك عضو قرون متعادله لازم است، در صورتیکه معلوم
شدن آن بزمان طولانی احتیاج ندارد.

این قانون طبیعی عالم مادیات کاملاً در مسائل اجتماعی
صادق و منطبق است. اخلاق و صفاتی که مناج عقل يك ملت
را تشکیل میدهد اگر مورد استعمال نداشته باشد، یعنی اوضاع
طبیعی و اجتماعی محتاج استعمال و پرورش آنها نباشد، بزودی
ضعیف و نابود میشود.

هر قدر زمان تکوین و ایجاد آنها طویلتر بوده باشد،
زمان ضعف و از کار افتادن آنها خیلی کوتاه است. زیرا
مراکز دماغی که مهد پرورش قوای عقلی محسوب میشود، وقتیکه
استعمال نگردد، وظیفه خود را زود فراموش میکنند. شجاعت
اقدام، قوه استنباط، قوه عزم و سایر عناصر عقلی، همه
آنها بطول زمان تکوین و مراکز آنها در دماغ نمو بنماید
ولی همینکه زمان مختصری استعمال نشد و محال احتیاج واقع
نگردد، بکلی از کار افتاده و معلوم میشوند. به همین جهت
است که يك ملت، با سپر تدریجی و بطنی چند قرن، میتواند
باوج تکامل و تعالی برسد ولی احیاناً در مدت اندکی بمفک
انحطاط و تاخر سرنگون میشود.

اگر علل انحطاط و سقوط تمام ملل دنیا را در تحت مظانهم
و استقصاء در آوریم يك چیز بیشتر نمی بینیم : تغییر مزاج
عقلی ملت و عبارتة اخری سستی و ضعف اخلاقی . تا بحال
شنیده نشده است که يك ملت بواسطه فقدان هوش و ذکاوت
محکوم بتأخر و انحطاط شده باشد . تمام مدنیت های دنیا را
همین يك چیز ساقط نموده است . پس تاریخ بشر که مجلدات
ضخیمی را اشغال نموده بیش از يك صفحه مکرری نیست .
همینکه ملت بارج تمدن و اقتدار رسید و از دشمنان خود
ایمن و مطمئن گردید و صلح و آرامش بر مملکت مستولی
شد ، حس عیاشی و هوسرانی ، یعنی استفاده از آسایش و راحت
در آنها نواید میگردد . فضائل جنگجویی و مدحشوری او
فانی شده ، احتیاجاتش بقدریکه درجات مدنیتهش بالا رود
فزون میگیرد ، خود پرستی ، حق آمتع از لذت و موجهات
رفاهیت و ترقی بر نفوس مسئولی شده ، مصالح و منافع اجتماعی
و عمری کم قیمت و بی خریدار میشود ، یعنی تمام آن فضائل و
صفات ممتازی که سابقاً موجب عظمت و بزرگی او بود ضعیف
و بالاخره نابود میگردد . در این موقع است که همسایه وحشی
یا نیم وحشی بر او هجوم و حمله نموده بنیان مدنیت و ترقی
او را ویران و بر انقاض آن تمدن جدیدی طرح مینماید .

اینطور بود عاقبت روم و ایران که با همه ترقی و استحکام و داشتن قوانین و نظامات عالیه ، اقوام وحشی زرمین اولی را متعرض نمود و دومی در مقابل سیلاب هجوم عرب مقاومت ننموده و از پای در افتاد . آن چیزها که این ملت بزرگ (روم) در مقابل اقوام وحشی فاقد بود و بدینواسطه مغلوب شد ، هوش و عقل نبود . درجه هوش و عقل ملت غالب و ملت مغلوب بهیچ وجه طرف مقایسه نمی بود ، اما هانوقتیکه روم بمنتها درجه تکامل عقلی رسید ، یعنی در زمان امپراطورهای سلسله اول که عصر ظهور نوابغ و دانشمندان بزرگ روم بشمار میروند ، موجبات سقوط در آغوش او پرورش می یافت . روم باوج تکامل و اعلاء عقلی و فنی رسید ولی يك چیز و فقط يك چیز را فاقد بود . همان چیزها را فاقد بود که عظمت او را بر پا کرد . یعنی در آن تاریخ ، روم فقط ملکات اخلاقی و فضایل اجتماعی را فاقد شد و بقدر مذلت و بدبختی سرانگون گردید .

آنوقتیکه روم تاریخ خود را شروع کرد ملت فقیری بود و تفننات زندگانی نداشت ، تنها يك ایده آل بر تمام عقول و نفوس حکومت میکرد : عظمت روم . برای این خیال مقدس بود که از هیچگونه فداکاری دریغ نمی کردند و بعد از

آنیکه این سر زمین ، قلب دائره مدنیت و مرکز تجمل
 دنیا شد ، اجانب از هر سو باز متوجه شدند . بالاخره عنوان
 و لقب وطنی را نیز بانها بخشیدند ، در صورتیکه عظمت و
 بزرگی روم برای آت ایگانگان اهمیتی نداشت . آنها فقط
 از لذت و نعمت مملکت بهرمنند میشدند و در محنت و مصائب
 روم شریک نبودند . روم پس از چند قرن جمع نام قبائل و
 طوائف روی زمین شد و باوج رفعت و عزت نائل گردید
 و آثار حیات و زندگانی در ناصبه ش درخشیدن گرفت ، در
 صورتیکه مدنیا و روح خود را از دست داده بود .
 نظیر همین علل ، تمدن ما را تهدید میکنند . بعلاوه علل
 و موجبات دیگری نیز وجود دارد که اکتشافات علمی آنها را
 ایجاد کرده اند . علوم و اکتشافات عصر حاضر یکی افکار
 را تغییر داده و تمام مبادی و اصول دینی و اجتماعی سابق را
 از میان برده است . بشریت پرتنگاه مسیبی را که تا کنون
 نمیدید ، اینک در زیر پای خود مشاهده میکنند . حالا دیگر
 فهمیده است که طبیعت شعور ندارد و آت آزادیرا که جستجو
 میکرد ، فقط يك مفهوم وهمی و خیالی است و همیشه مقهور سرپیچ
 تقدیر است . فهمید آن چیزی که عادتاً انرا رحم و شفقت
 مینامند در طبیعت وجود ندارد . فهمید این تکامل و ترقی